

عنصری بلخی

ابوالقاسم حسن عنصری بلخی (وفات سال 431 ه.ق.) ، فرزند احمد تاجیک تیار آریان ، متولد بلخ باستان و گفته اند که سرآمد و مقدم شعراء و عهد و پیشوای فضلاء زمان و سخنوران فارسی در دربار محمود و مسعود غزنوی و استاد مطلق در مدح و غزل و قصیده بعد از رودکی است . (1)

او پس از تحصیلات ابتدایی به کار تجارت اشتغال یافت. عنصری در کار تجارت چندان موفق نشد و در یکی از سفرها اموالش توسط قاطعان طریق غارت شد ، پس به ناچار باز به فکر تحصیل افتاد.

عنصری بوسیله یکی از برادران سلطان محمود غزنوی در نخستین سال های سلطنت آن پادشاه به دربار او راه یافت و پس از گذشت زمان کوتاهی عنوان ملک شاعران دربار را از آن خود کرد . عنصری در دربار محمود چنان ثروتی جمع کرد و در غالب سفر های جنگی محمود همراهی او بود .

در دوره مسعود نیز همچنان مقام خود را حفظ کرد. وی شاعر بزرگ منش بود. وقار و متانت او حتا در تغزلهای و غزلهایش آشکار است. عنصری در بیان معانی دقیق و خیالات باریک مهارت دارد و مضامین تازه در اشعار او فراوان است.

عنصری بزرگترین استاد قصیده سرا و مدیحه گوی قرن پنجم هجری است و در زبان فارسی هیچیک از شاعران قصیده پرداز و مدح سرای به پای او نرسیده اند. در سخن استاد و در مدح میانه رو و در شاعری چیره دست است. الفاظ اصیل و فخیم را در آستین و معانی بدیع و منطقی و مضامین استوار و خرد پسند را در جیب دارد.

عبارتتش در حد اعتدال و دور از حشو و زوائد است. شاعری است سیراب شده از سرچشمه حکمت و سخنوری است نزدیک به مشرب مردم چون و چرائی. بدین دلیل شعرش نیز بر پایه استوار برهان و استدلال فلسفی نهاده آمده است و مدایحش تحت الشعاع علو همت و شهامت اوست .

می گویند که دیوان شعر عنصری مشتمل بر سی هزار بیت بوده است، که در اثر گذشت زمان از بین رفته است . ولی دیوانش که در دستت نزدیک (2000) بیت تجاوز میکند. (2) مشتمل است بر قصاید و چند غزل و رباعی و ابیات پراکنده از مثنویهای او مانند :

1 - « شاد بهر وعین الحیات » موضوع مثنوی است ، مأخوذ از داستانی بود که « ابوریحان بیرونی » آنرا بنام « حدیث قسیم السرور و عین الحیوة » از فارسی عبری ترجمه کرد .

2 - « وامق و عذرا » ، داستان کهن بود که عنصری آنرا در بحر متقارب بنظم کشید و برخی از ابیات آن را در دست و در فرهنگ ها پراکنده است اینجا بیان می کنیم :

ابا ویژگان ماند وامق بجنگ
نه روی گریزو نه جای درنگ
بفرمود تا آسنستان (*) پگاه
بیامد بنزدیک رخشنده ماه

بدو داد فرخنده دخترش را
بگوهر بیاراست اخترش را
بتجدید(**) عذرا چو مردان جنگ
ترنجید(***) بربارگی بی درنگ

3 - « خنگ بت و سرخ بت » داستانی بوده محلی مربوط بدویت در بامیان ،
یعنی در مورد آن معابد بودایی و تندیس های سنگی تراشیده شده در دل صخره
های سرزمینی در قلب کشور ما موقعیت دارد.

با تأسف و درد دو بت عظیم بودا به ارتفاع 53 متر بنام صلصال و 35 متر بنام
شمامه با تندیسهای کوچکتر در اطراف آنها ، در ماه مارچ سال 2001 میلادی
بوسیله « ملیشه های طالبی » (این لشکر برابر صفت ضد انسان و تمدن
و فرهنگ و افتخارات تاریخی ما) برهبری مشترک : به اصطلاح امیر المومنین
ملا محمد عمرو اسامه بن لادن عرب - رهبر سازمان اسلامگرای القاعده
و سازمان جاسوسی (آی اس آی) پاکستان - بی شرمانه ، دشمنانه و مغرضانه با
افتخار جاهلانه نما به حکم نوکران قسم خورده استکبار منفجر و نابود گردیدند.
داستان « خنگ بت و سرخ بت » را هم ابوریحان بعربی ترجمه کرد و نام آنرا
« حدیث صنمی البامیان » گذاشت.

مهرگان آمد گورفته فالش از نیکی مثال
نیک روزونیک جشن و نیک بخت و نیک حال
جام پیروزه است گویی بیضه عنبر دراو
پیش شاهنشاه پیروز اختر نیکو خصال
برزیادت باد مروروزگار ملک او
ساعت اوروز باد و روزماه و ماه سال(3)

« کار بزرگان »

چنین نماید شمشیر خسروان آثار
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
به تیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان
که راستگو تر از نامه تیغ او بسیار
چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد
شود پذیره دشمن بجستن پیکار
نه رهنمای بکار آیدش نه اختر گر
نه فال گوی بکار آیدش نه خوابگزار
رود چنانکه خداوند شرق رفت برزم
زمانه گشت مر او را دلیل و ایزد یار
به پیش آن سپه گجوه صف سیل صفت
سپهر تاختن و مار زخم و مور شمار

مبارزانش به نیروی پیل و زهره ببر
به پای آهو و کبر پلنگ و قد چنار
همه سپرتن و شمشیردست و تیرانگشت
همه سپه شکن و دیو بند و شیر شکار
بوقت آنکه زمین تفته بد ز باد سموم
هوا چو آتش و گرد اندر و بجای شرار
ز تف بروز بجوش آید آب در جیحون
به شب ز پشه درو بد توان گرفت قرار
بدولت ملک مشرق و سعادت او
نه پشه بود و نه گرما، نه زین دوهیچ آثار
فرو گذشت به آموی شهریار جهان
بفال اختر نیک و به نصرت دادار
فروغ دولت او همچو روز وقت زوال
مصاف لشکر او همچو کوه وقت بهار...

عنصری بنسبت تسلط اش به علوم عقلی مقداری از افکار و اصطلاحات علمی
در اشعارش راه یافته ، که این مفاهیم علمی از طریق آمیزش با تخیلات شاعرانه
صورت گرفته و یا بمنظور بیان مقاصد شعری از این اصطلاحات استفاده برده
شده است بگونه مثال :
گرچه سامان جهان اندر خرد باشد خرد
تا از او سامان نگیرد سخت بی سامان بود
تا باصل اندر روان را با خرد خویشی بود
تا بطبع اندر زمستان ضد تابستان بود ...
مردمی چیست مردمی عرض است
جز دل پاک اوش جوهر نیست
ذات آزادگی است صورت او
گرچه آزادگی مصور نیست...

میان زاغ سیاه و میان باز سپید
شنیده ام ز حکیمی حکایت دلبر
بباز گفت همی زاغ هر دو یار انیم
که هر دو مرغیم از جنس و اصل یکدیگر

جواب داد که مرغیم جز بجای هنر
میان طبع من و تو میان بیست مگر
خورند از آنکه بماند زمن ملوک زمین
تو از پلیدی و مردار پُر کنی ژاغر(*)
مرانشست بدست ملوک و دیر و سراسر است
ترا نشست بویرانه و سئودان (***) بر...

تا نسر ای سخن دهانانت نبود
تا ننگشایی کمر میانانت نبود
تا از کمر و سخن نشانانت نبود
سوگند خورم که این و آنت نبود

از مشک و حصار گل خود روی که دید
بر گل. خَطّی ز مشک خوشبوی که دید
گل روی بتی با دل. چون روی که دید
بر پشت زمین نیز چنان روی که دید

در عشق تو کس پای ندارد جز من
بر شوره کسی تخم نکارد جز من
با دشمن و با دوست بدت می‌گویم
تا هیچ کسست دوست ندارد جز من

منابع و مأخذ

- 1 - لباب الالباب ، ج 2 ف ص 29 .
- تذکرة الشعرا ، ص 24 ،
- مجمع الفحفا ، ج 1 ، ص 366 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، ص 559 - 566 .
- 2 - فرهنگ فارسی ، داکتر محمد معین ، ص 1219 .
- صفحه ویکی‌پدیا، دایرةالمعارف آزاد-
(*) آسنستان نام پدر زن « و امق » است
(**) تنجیدن : بمعنی ترنجیدن
(***) ترنجیدن : در هم آمدن ، ترنجیده : در هم کشیده
- 3 - کتاب « برگزیده اشعار استاد عنصری بلخی » تحت نام « دیوان عنصری بلخی » با حواشی و توضیحات ، بکوشش : دکتر دبیر سیاقی
(*) ژاغر : چینه دان
(**) ستودان : دخمه ، گورستان